



علی سلطانی

بخش هشتم

سیمرغ در فلسفه نور و ظلمت

رزم رستم با اسفندیار :

چون زدیگ رسید ، بر او سیمرغ بر جوشن و آینه افتاد . از جوشن و آینه عکس بر دیده اسفندیار آمد ، چشمش خیره شد ، هیچ نمی دید . توهم کرد و پنداشت که زخمی به هردو چشم رسید زیرا که در آن نگین بود . از اسب در افتاد و به دست رستم هلاک شد . پنداری آن دوباره گز - که حکایت کنند - دو پرسیمرغ بود» (۱)

در این تمثیل ، رستم «نفس ناطقه» انسان و بخش نورانی وجود اوست که پروردگار آن راهزمنان با تن مادی و ظلمانی وی آفریده و آن را در بندهای مادی بدن گرفتار ساخته است: «بدان که آفرینش آدمی در این عالم کون و فساد چنان افتاده است که باز پسین موجودات و مرکبات این عالم است. و چون نفس او را از آن عالم اینجا فرستاد ، او را باین بدن پیوندی پدید آمد نه چون پیوندهای جسمانی که نفس از عالم مرکبات این عالم جسمانی نیست بل که پیوندی بر سبیل تدبیر و تحریک...» . (۲) نفس برای این در بدن محبوس شد تا به «نیروی عملی» که به وی ارزانی شده بود ، بسوی کمال تمام بر دارد اما گاهی ممکن است که نفس در نبرد با ظلمت این زندان بر نیاید و به تاریکی خونکند (۳) و این جاست که نخستین پله سقوط و انحطاط آن آغاز می گردد (بدان که نفس ترا دو جهت است چنان که بدن را دو جهت است: یک جهت تعلق به عالم روحانی دارد که از آن جا اقتباس علوم و فواید کند و آن را قوت علمی و نظری خوانند و یک جهت به عالم جسمانی تعلق دارد که از آنجا کمال

دوگانگی وجود آدمی در حکمت اشراق گویای آن است که پیوسته نبردی سازنده و بنیادی میان نور و ظلمت در درون انسان برپاست . بخش آسمانی پسر - که به جهان نور و عالم ملکوت پیوسته است - در زندان تاریک تن گرفتار آمده و با آن علاقه ای شوقی دارد اما آن گاه که «نفس» در راه کمال خویش به یاد یار و دیار می افتد ، برای باز یافتن و شناختن جوهر راستین خود به تکاپو برمی خیزد . در این هنگام است که در آنکس که آدمی نبرد بی امان خانگی در می گیرد که گاهی به پیروزی تاریکی جسم و زمانی به چیرگی روشنایی عقل می انجامد.

شیخ شهاب الدین سهروردی برای شرح این پدیده پندار ، داستان رزم رستم و اسفندیار را به یاری گرفته و آن را هم آهنگ با مفاهیم مورد نظر خویش به گونه ای نوسامان بخشیده است. وی در رساله «عقل سرخ» شرح پریش خود و پاسخ عقل را در این باره چنین آورده است :

(گفتم : حال رستم و اسفندیار ؟ گفت: چنان بود که رستم از اسفندیار عاجز آمد و از خستگی سوی خانه رفت. پدرش زال پیش سیمرغ تضرعها کرد، و درسیمرغ آن خاصیت است که اگر آینه ای یا مثل آن در برابر سیمرغ بدارند، هردید که در آن نگرند ، خیره شود . زال جوشنی از آهن بساخت چنان که جمله مصقول بود و در رستم پوشانید و خودی مصقول بر سرش نهاد و آینه های مصقول بر آسایش بست ، آن که رستم را از برابر سیمرغ در میدان فرستاد . اسفندیار را لازم بود در پیش رستم آمدن،

درجهان طبیعت و در شوق با خوشیهای جسمانی سرگردان و از خدای دور می ماند و در این حال رنجهایی خواهد دید که بموصف در نمی آید (۱۲) چنان که رستم می دانست که اگر خویش را ببندد اسفندیار بسپارد ، دودمان و کشورش بر باد خواهد رفت .

پدوش زال نیز بدین سرود متروم بود:
بترسم که روزت سر آید همی

گر اختر به خواب اندر آید همی
همی تخم دستان ز بن بر کنند
زن و کودکان را به خاک افکنند
به دست جوانی چو اسفندیار
اگر تو شوی کشته در کارزار
نماند به زاولستان آب و خاک

بلندی برو بوم گردن مفاک (۱۳)
رزم اسفندیار با رستم ، جنگی خانگی بود و اتفاقاً اهمیت

و درد واقعه از همین جاسرچشمه می گرفت . نبرد نفس و جسم با نور و ظلمت آدمی نیز نبردی خانگی است که میان دوی نیروی متضاد موجود انسان به وقوع می پیوندد اما راههای سازش از همه سببسته است زیرا تائیکی از آن دو گرفتار و ناتوان نشود ، دیگری توانایی کامل به دست نخواهد آورد ، به ویژه که تنها راه پرواز نفس به سوی آسمانهای نود ، ناتوان ساختن اجزای مادی بدن است ؛ «هرگاه که نفس قوی گردد به فضایل روحانی و سلطان قوای بدنی ضعیف شود به سبب کم خوردن و کم خفتن ، باشد که نفس خلاص یابد و به عالم قدس پیوندد و از ارواح قدس معرفت ها حاصل کند» . (۱۴)

رستم پس از رویارویی و نخستین نبرد با اسفندیار ، خونین و ناتوان به خانه بازگشت و برای نجات خویش به چاره جویی پرداخت . نفس ناطقه نیز پس از ورود به کالبد انسان ، برای رهایی از بند به تلاشی سخت برمی خیزد اما با عجز نیش و کوشش او بندها استوارتر می شود آنسان که نفس از مبارزه بازمی ماند و ناتوان و رنجور به درون قفس تن می خورد ناچاره ای بیندیشد . شیخ اشراق ، خود ، در تشریحی زیبا شرح گرفتاری و نخستین شکست مرغ نفس را در دام بدن این گونه بازگفته است که «جماعتی صیادان به صحرا آمدند و دامها گسترده و دانها بیاشیندند و داهولها و مکرها را پای کردند و در خاشاک پنهان شدند . و من میان گله مرغان می آمدم ، چون مارا ببینند ، صیغیر خوش می زدند چنان که مارا به گمان افکندند . بنگریستم ، جای نزه و خوش دیدیم ، هیچ شک در راه نیامد و هیچ تهمت مارا از صحرا باز نداشت . روی بدان دامگاه نهادیم و در میان دام افتادیم . چون نگاه کردیم حلقه های دام در حلقه های ما بود و بندهای تله ها در پای ما بود ، همه قصد حرکت کردیم تا مگر از آن بلا نجات یابیم ، هر چند بیش چینی دیدیم بندها سخت تر شد . پس هلاک را تن نهادیم و بدان رنج تن در دادیم و هر یکی به رنج خویش مشغول شدیم که بر روی یکدیگر نداشتیم روی به جستن حمله آوردیم تا به چه حیلت خویش ز ا برهانیم» . (۱۵)

بسیاری از نفس ها در این حال با تاریکی های بدن اذراشتی درمی آیند و اسیر اسفندیار خویش می شوند و راه کمال خود را به کلی می بندند ، لیکن نفس های ممتاز و برتر - که در تمثیل سهروردی به رستم تشبیه شده اند - میدانند که زندگانی حقیقی آنها پس از جدایی از تن آغاز می گردد (۱۶) و به همین دلیل برای چیرگی بر اسفندیار یعنی برای سرکوبی تمایلات حیوانی

حاصل کند و آن را قوت عمل خوانند و بدان جهت تصرف می کند در بدن . و هرگاه که نفس ، قاهر بدن شود ، قوای ظاهر و باطن مطیع او گردند و او را قریب به عالم خویش بیشتر باشد و به استکمال نزدیکتر باشد او را نفس مطمئنه و کلمه طیبه خوانند ، و هرگاه که بدن قاهر او شود ، ضعیف گردد و منکوس ، او را لوامه و اماره خوانند . (۱)

رستم فرزند زال است و نفس ناطقه نیز زاییده عقلست و پیوسته به عالم نور است ، نوری که به مصداق گفتار پیامبر اسلام ، از نور الانوار وجود خداوند سرچشمه گرفته است : «خدای بزرگ آفریدگان را در تاریکی آفرید و آن گاه نور خویش را بر آنان نافت» .

زال به وجود آورنده رستم است و «عقل» نیز در حکمت اشراق ، سرچشمه «نفس» است که واسطه پیوستگی آن به نور حق تعالی است . (۶)

رستم هنگامی با اسفندیار رویاروشد که حدود ششصد سال از بزرگتر و دانتر بود و پس از اونیز مدتی به زندگی ادامه داد و حقیقت وجود و قداست اندیشه اش به جاودانگی پیوست . نفس انسان نیز در جستج با بدن پست و فنا ناپذیر مادی ، نور لایزال خداوند است که با ملکوت پیوستگی دارد و پس از جدایی از جسم نیز در صورت کمال به جاودانگی خواهد پیوست .

اسفندیار در تعبیر شیخ اشراق بخش تاریک وجود آدمی است . اسفندیار در بسیاری از چهره های حماسی خود ، جوانی خام اندیش است که همچون پدرنازای خویش خیال فرمانروایی در سردارد و برای رسیدن بدین مقام ، ارزش ها را زیر پای نهد و چنان با آهنک فریب پدرش به رقص درمی آید که حتی آوای بند مادرش را نمی شنود . این جاست که مادر اسفندیار شایسته ترین وصف را در ارباب به زبان می آورد که : «همی خوارگیری و نیرو روان» (۷) این حقیقت ، تناسب نقش اسفندیار را در تمثیل سهروردی به خوبی نشان می دهد ، گویی شیخ اشراق این تعبیر را از زبان مادر اسفندیار آورده است که : «شکله چون روی به چیزهای محسوس نهد و نقل کند از چیزی به چیزی ، نفس را باز دارد از ادراک مقولات» . (۸)

سهروردی برای نیروهای گشتاسب از لحاظ منوی ارزشی قابل نیست زیرا گشتاسب را ایجاد کننده دوگانه پرستی می شناسد (۹) ، و اسفندیار به فرمان او به جنگ رستم آمده بود . این نکته ، خود ، تناسب شخصیت اسفندیار را در این نقش تازه از دیدگاه شیخ اشراق آشکار می سازد . در مقابل ، رستم که دین گشتاسب را نپذیرفته و بر دین کیخسرو باقی بوده چنان که سهروردی می گوید «به نور حق نیرو یافته و از جمله حزب خدا گشته بود» . (۱۰) همین تعبیر نیز تضاد رستم و اسفندیار را که یکی به روشنائی «تایید و ظفر» پیوسته و دیگری در تاریکی کفر سرگردان مانده بود - به روشنی نمایان می سازد و برآزندگی آنان را در قالب نفس و جسم تایید می کند .

اسفندیار در این گمان بود که دستهای رستم را ببندد و او را اسیر و مقهور سازد همان گونه که جسم آدمی ، نفس را به خود مشغول می سازد و آن را از بازگشتن به منزلگاه آسمانی خویش باز می دارد . سهروردی درین خصوص می گوید : «نفس ناطقه از جوهر ملکوت است و او را قوت های تن و مشاغل از عالم خود باز داشته است» (۱۱) . اگر استیلائی بدن بر نفس ادامه یابد ، تاریکی در وجود انسان فرمانروا می شود و نفس ناطقه کر و کور و لثک

و لذت‌های جسمانی و بی‌ارزش خود از زال خود یاری می‌جویند. معنای این سخن آن است که برای چیرگی بر جنبه‌های تاریک وجود باید سلاح روشنایی عقل را بگیریم و آماده نبرد شویم.

در داستان رستم و اسفندیار، زال از سیمرغ استفاده می‌کند و سیمرغ راه کشتن اسفندیار را به رستم می‌آموزد اما از همین جاست که سهروردی به ناچار رویدادهای داستان را در مسیری دیگر انداخته و آنرا موافق منظور و فلسفه خویش به پایان برده است. در داستان سهروردی نیازی به آتش زدن پسر سیمرغ نیست چرا که سیمرغ یا عقل فعال فراتر از معیارهای این جهانی حرکت می‌کند، بی‌زور و با آواز آسمان برمی‌کشد و بی‌پای‌دهوار، سرزمین‌های شرق و غرب را در می‌نورد و به اصطلاح سهروردی چونان بدی پیوسته فرزند خویش را پاس می‌دارد و یاری می‌کند (۱۷). بدین‌گونه خرد رستم از عقل فعال کمک می‌گیرد زیرا برای رهایی از ماده باید جنبه نورانی وجود را نیرو بخشید و عقل فعال بخشنده کمال اوست که نفس را عملاً به نهایت قدرت خود می‌رساند (۱۸).

سیمرغ‌ها بیشمارند

در بیان تمثیلی سهروردی برخلاف دیگر مکتب‌های فلسفی و عرفانی، شماره سیمرغان نامحدود است. در رساله عقل سرخ در این خصوص چنین آمده است: «بیر را برسیدم که گویی در جهان هفتاد و یک سیمرغ بوده است؟ گفت: آن که نداند چنین ندارد و اگر نه هر زمان سیمرغی از درخت طوبی به زمین آید و این که در زمین بود منعدم شود مگر آنجا چنان که هر زمان سیمرغی بیاید، این چه باشد نماند. و همچنان که سوی زمین می‌آید سیمرغ از طوبی سوی فواره کارگاه می‌رود» (۲۶).

در بخش آفرینش انسان گفتیم که به اعتقاد سهروردی پروردگار، جهان‌ هستی را با واسطه «عقل اول» آفرید بدین ترتیب که نور خداوند بر عقل اول تأیید گرفت و از بازناب این روشنایی ایزدی، عقلهای بسیاری در مراتب گوناگون جامه هستی پوشیدند (۲۷). افکار آفرینش بدین‌جا پایان نیافت، بسرای آن که نفس‌های ناطقه هنگامی که در سیر روحانی خود از زندان تن آزاد شوند دوباره به جهان ملکوت می‌پیوندند. شیخ اشراق در رساله صغیر سیمرغ همین حرکت نفس را به‌روز مضمونی مشابه تشبیه کرده است که چون از بندهای ماده رهایی یابد، خود به سیمرغی تبدیل خواهد شد. از سوی دیگر می‌دانیم که بر اساس نظریه سهروردی، پروردگار برای هر انسانی، نفسی جداگانه می‌آفریند چنان که در همان ابتدای آفرینش، نفسهایی که از تأثیر ستاره‌های روشنتر و بزرگتر تکوین یابد، از دیگر نفسها کامل‌تر خواهند بود (۲۸). اما به هر حال همه آنها در آغاز ورود به تن به منت‌های کمال خویش نرسیده‌اند. آن چه نفس ناطقه را از نخستین لحظه حیات در جهت کمال پیش می‌برد، عقل فعال است که تدبیر جهان مادی به دست او سپرده شده است و اوست که «ذات نفس انسانی» را به نهایت روشنی می‌رساند. (۲۹) هنگامی که نفس در این سفر روحانی به مقصد اعلاي خود دست یابد، به عالم نور می‌پیوندد و در این حال است که جدا از هر تاریکی جسمانی، سراپا روشنایی مطلق یابد تعبیری دیگر، سیمرغی تازه خواهد شد.

اکنون اگر تصور کنیم که هر لحظه با تولد هر نوزاد، نفسی نو - که بالقوه سیمرغی به‌شمار می‌رود - از اشراق نور حق به جهان مادی فرود آید و نفسی دیگر از عالم جسم جدا شود و در لباس سیمرغ به دریا‌های نورانی می‌پیوندد، راز سخن سهروردی را

سرمی‌پوراند باید (هتک‌ش شود به حقایق و معرفت حق و عجایب ملکوت و ملک از جهت علاقه او باین که مستولی شود بر فرمای بدن و مستولی نشود فرمای بدن بر او) (۱۹).

نفس در این بیگار سرنوشت به روشنایی ایزدی نیاز فراوان دارد زیرا برای آن که گردنکشان ماده را به خاک افکند از مشغول‌گی و گرز و کمان‌کاری ساخته نیست بلکه به «کیان خرد» محتاج است یعنی نور تأییدی که از سوی پروردگار در وجودش پدید آید (۲۰). در این صورت نفس باید جنبه خدایی و آسمانی خویش را سیرز بخشد چرا که نفس، امر حق است و نورانی است که محفوظند آن را از امر خود دانسته است (۲۱). هر چه نفس پیش‌تر نور خدا را پذیرا شود در برابر جسم نیرومندتر خواهد بود. برای این منظور نفس باید آرزوهای مادی را رها کند و با این صیقل روحانی تمام وجود خود را به آیین‌های تبدیل‌کننده تاریک‌نمایی ایزدی در هر ذره‌ای از ذرات وجودش تأیید کند چنان‌که حالت خدایوتی را دارا شود و در زیر باران نور، جامه خورشید را در پوشد و «هرگز این خاکدان بلید را به یاد نیاورد و از نگرستن بدو ننگ ندارد». (۲۲) از این رو، شیخ اشراق، تصویر رستم نفس را در آوردگاه اسفندیار رو بین تن بدین‌سان نقش کرده است: «زال جوشنی از آهن بساخت چنان‌که مصقول بود و بعد رستم پوشانید و خودی مصقول بر سرش نهاد و آیین‌های مصقول بر آسبش بست. آن‌که رستم را از برابر سیمرغ در میدان فرستاد».

این‌ک رستم نفس را می‌نگریم که تمامی وجود را جلوه‌گاه نور حق ساخته و در بهنه کارزار طبیعت رویابوی اسفندیار آماده نبرد ایستاده است و بازناب شعاع سیمرغ در صافی وجود رستم نور باران ازل را به یاد زندانیان خاک می‌آورد. دیگر کار اسفندیار جسم تمام است زیرا رستم نفس کمال خویش را باز یافته و چنان در صفات سیمرغ عقل غرق شده که گویی خود سیمرغی دیگر است، زیرا به گفته سهروردی «اگر آیین را در برابر خورشید بدارند، صورت خورشید در او ظاهر گردد. اگر تقدیر آینه را چشم بودی و در آن هنگام که در برابر خورشید است در خود نگرستی، همه خورشید را دیدی، اگرچه آهن است انا الشمس گفتمی زیرا که در خود الا آفتاب ندیدی» (۲۳).

اکنون لحظه آزادی نفس فرا رسیده است. اسفندیار تن چونان شبیره‌ای - که تاب فروغ جانبخش آفتاب ندارد - ناگهان خویشتن

آورده‌اند و هر چیزی که هست عاقبت با شکل اول رود. پرسیدم که بدان جازاه چه گونه برم؟ گفت: راه دشوار است. اول نوکوه نر بیش است هم از کوه قاف، یکی گرمسیر است و دیگری سردسیر، و حرارت و برودت آن مقام واحدی نباشد. گفتم: سهلست: بدین کوه که گرمسیر است، زمستان بگذرم و بدان کوه که سرد سیر است، به تابستان. گفت: خطا کردی، هوای آن ولایت در هیچ فصل بنگردد. پرسیدم که: مسافت این کوه چند باشد؟ گفت: چندان که روی، باز به مقام اول توان رسیدن چنان که بر گارد که یکس ازو بر سر نقطه مرکزی بود سوری دیگر بر خط و چندان که تردد، باز بدان جارسد که اول از آن جا رفته باشد. گفتم: این کوه‌ها را سوراخ توان کردن و از سوراخ بیرون رفتن؟ گفت: سوراخ هم ممکن نیست اما آن کسی که استعداد دارد بی آن که سوراخ کند، به لحظه‌ای تواند گذشتن هم چون روغن بلسان که اگر کف دست برابر آفتاب بدارد تا گرم شودی روغن بلسان قطره‌ای بر کف چکانی، از پشت دست بدر آید به خاصیتی که در او است. پس اگر تو نیز خاصیت گذشتن از آن کوه حاصل کنی، به نمحای از هر دو کوه بگری. گفتم: آن خاصیت چگونه توان حاصل کردن؟ گفت: در میان سخن بگویم، اگر فهم کنی. گفتم چون از این دو کوه بگذرم، آن دیگر را آسان باشد یا نه؟ گفت: آسان باشد اما اگر کسی داند، بعضی خود پیوسته در این دو کوه اسیر مانند و بعضی به کوه سیم رسند و آن جا فرار گیرند، بعضی به چهارم و پنجم و این چنین تا بازگم. هر مرغ که بزرگتر باشد بیشتر شود (۲۵)

به اعتقاد سهروردی، در آغاز، جوهر نورانی وجود آدمی همچون یونده‌ای سبکیال در جهان نور مسکن دارد اما به فرمان بروردگار از بهشت جاودان و ملکوتی جدا می‌شود و در بندهای مادی تن گرفتار می‌ماند، آن‌گاه حواس درونی و بیرونی انسان، همانند تکه پستان هوشیار آن را در سرگردانی تکه می‌دارند (۲۶) امانتی اندک اندک از خواب بیدار می‌شود و آرزوی بازگشت به منزلتگاه نخستین را در سر اسیر وجود خویش احساس می‌کند و برای رهایی از دام جسم به تکاپو برمی‌خیزد زیرا که به گفته سهروردی نفس ناطقه از سوی خدا آمده و دوباره به سوی او باز خواهد گشت. (۲۷) رهایی از دام زمین برای نفس کاری آسان نیست و تازه هنگامی که قدرت پرواز را به چنگ آورد، موانع و مشکلات زیادی در راه رسیدن او به ملکوت وجود دارد. همین موانع است که شیخ عطار آنها را به هفت وادی بی پایان تشبیه کرده و شیخ اشراق آنها را به صورت کوه قاف تجسم مادی بخشیده است با این تفاوت که در داستان منطلق الطیر، کوه قاف مقصد نهایی است اما در تعبیر شیخ اشراق، کوه قاف سلسله‌ای از دشواریهاست که نفس برای رسیدن به کمال باید آنها را طی کند تا به وطن اصلی خود که پشت کوه قاف است - برسد زیرا نفس به گاه فرود آمدن از اوج ملکوت - چنان که قبلاً اشاره کردیم - از آسمان‌های نه‌گانه می‌گذرد و هنگام بازگشتن نیز به ناچار باید همان راه را از اولین دامگاه خاکتا برترین قله افلاک بییامد.

چنان‌که سهروردی دیگر موانع راه نفس را نیزه اندن نیروی مخیله به کوه تشبیه کرده است (ص ۱۹۱ الواح عمادی). برای آن که راز یازده کوه را در گفتار سهروردی بکشاییم، در رسالات دیگر شیخ به جستجوی چراغی می‌پردازیم که ما را در این طریق راه گشا گردد. سهروردی در رساله آواز پرچبرئیل، سخن یکی از پیران

در خواهیم یافت که می‌گوید: « هر زمان سیمرغی از درخت طویی به زمین آید و این چه در زمین بود منهدا شود معاماً چنان‌که هر زمان سیمرغی بیاید این چه باشد نماند».

اکنون سخن سهروردی را در خصوص عبور سیمرغ از دوازده کارگاه مورد توجه قرار می‌دهیم: آن‌سان که از کلام شیخ برمی‌آید، برای آن که نفس در کشور کالبد آدمی جای گیرد، باید مراحلی چند را بییامد در موضوع آفرینش انسان دیدیم که خداوند برای آفرینش انسان، چهار عنصر (خاک، آب، هوا و آتش) را به دست «سرهنگان خویش» داد تا آنها را در زندان شش جهت مجبوس کردند. پس از چهل شبانروز، آن چهارگانه یگانه شد و جامه انسانی را بر خود پوشید. (۲۰) این کالبدمادی همانست که سهروردی در رسالات خود آن را به پوشش چرمین طاووس (۲۱)، دامها و نه‌هایی که حلقها و پاهای مرغان را بسدان بستند (۲۲) یا دام تقدیر و دانه ارادت (۲۳) تعبیر کرده است. در این جایز با تمثیلی دیگر و تفصیلی بیشتر، مراحل آماده شدن جسم را بیان کرده است بدین ترتیب که نفس بی‌واسطه افلاک به جسم راه نمی‌یابد بلکه اندامهای مادی انسان در دوازده کارگاه آسمان (دوازده برج) ساخته و پرداخته می‌شود. تعبیر شیخ در رساله عقل سرخ چنین است: «گفتم ای پیر، درین کارگاه‌ها چه باشند؟ گفت: بیشتر دیدی یافتند از هر چیزی که فهم کسی بدان فرسود زده داوودی نیز هم درین کارگاه‌ها باشند. گفتم: ای پیر، زده داوودی چه باشد؟ گفت: زده داوودی این بندهای مختلف است که بر تو نهاده‌اند. گفتم: این چه گونه می‌کنند؟ گفت: در هر سه کارگاه از آن دوازده کارگاه یا یک حلقه کنند. بدان دوازده در، چهار حلقه ناتمام کنند پس آن حلقه را برین استاد هفتم عرض دهند تا هر یکی جزوی عملی کند. چون به دست هفتمین استاد افتد، سوی مزرعه فرستد و مدتها ناتمام بماند. آن‌گاه چهار حلقه در یک حلقه اندازند، حلقه جمله سفته بود پس همچون تو بازی اسیر کنند و آن زده در گردن وی اندازند تا در گردن وی تمام شود» (۲۴)

شیخ اشراق در این تمثیل، مراحل تدریجی تکامل جسم را - که از تأثیر هفت آسمان صورت می‌گیرد و آن‌گاه نفس به دست افلاک گرفتار و در قالب بدن بسته می‌شود - به روشنی تمام مجسم ساخته است چنان که رمز بیان وی درباره سیمرغ بسوی دوازده کارگاه، گشوده و آشکار می‌شود.

کوه قاف و آشیان سیمرغ:

کوه قاف در تمثیل‌های شیخ شهاب جایگاه نخستین آدمی است که از آن اوج پروازگاه به‌زندان پست‌ترین گرفتار آمده است و پس از جدایی از جهان جسم بدن‌جا باز خواهد گشت. درین صورت نقش کوه قاف از لحاظ سیر به سوی کمال و مقصد نهایی در رسالات سهروردی و منطق الطیر عطار تقریباً همانند است. سهروردی در رساله عقل سرخ و فی‌حاله الطفولیه مطالب تمثیلی مشروحی درباره کوه قاف آورده است که پس از بیان آن، به شرح و تحلیل مطلبی می‌پردازیم: «گفتم: ای پیراز کجا می‌آیی؟ گفت: از پس کوه قاف که مقصد من آنجاست و آشیان تو نیز آن جایگه بود اما تو فراموش کرده‌ای... گفتم: از عجایبها در جهان چه دیدی؟ گفت: هفت چیز: اول کوه قاف که ولایت ماست... گفتم: مرا ازین حکایتی کن. گفت: اول کوه قاف گرد جهان در آمده است و یازده کوهست و تو چون از بند خلاص یابی آن جایگه خواهی رفت زیرا که ترا از آن جا

مجرد را که از ناکجا آباد آمده بودند باز می‌گوید. در سخن پیر، جهان هستی به رکوه‌ای (=مشک‌آب) یازده لایه تشبیه می‌شود که در فضای نامتناهی افکنده شده است. در میان مشک، (فردی آب و ریخته‌ای)، چندیده می‌شود که منظور کره خالک و آب است. پیر، موجودات زنده و انسانها را به شکل چندین جانور تصویر کرده است که بر اطراف ریخته می‌گردند. در سخن وی، افلاک به طبقات مستقل تعبیر شده‌اند که ستارگان نورانی به سان آویزه‌های روشن بر آنها خودنمایی می‌کنند. لایه‌های نه‌گانه آسمان را سورخ نمی‌توان کرد اما دو طبقه زین آسمان را به سهولت می‌توان درید. (۲۸) در این تمثیل، علاوه بر نه آسمان، دو لایه دیگر را نیز می‌بینیم که یکی «باد و بخار» و دیگری «آتش» (= آیر) است.

در رساله الطیر نیز هنگامی که سهروردی از فراد مرغان نفس از دامگاه های بدن سخن می‌گوید، مرغان رها شده را می‌بینیم که پس از آزادی نسبی، از راههای دور و درازی سخن به میان می‌آورند که «متزلزلای سهمناک و مخوف» در آن فراوانست. آن‌گاه مرغان از دوراه میان آب و گیاه می‌گذرند. این دوراه همان دو لایه باد و بخار و آتش است که در رساله آواز پر جبرئیل به دو طبقه زیرین افلاک و اطراف ریخته و آب اطلاق شده است و فاسل عبورند. مرغان در اوج گیری به سوی آسمانها به قله کوه می‌روند و در برابر خود هشت کوه دیگر را مشاهده می‌کنند. این کوه تجسمی از فلک قمر است و هشت کوه دیگر بنا به اعتقاد فلسفی آنروزگار، فلک عطار، زهره، آفتاب، مریخ، مشتری، زحل، فلک ثوابت و فلک اطلس است. اکنون به کلام سهروردی درباره کوه قاف برمی‌گردیم:

سهروردی می‌گوید: نخست دو کوه پیش می‌آید که یکی سردسیر است و یکی گرمسیر. منظور از این دو کوه، همان دو کره آیر و هواست که کره خالک و آب را دربر گرفته‌اند و دشوارترین مرحله صعود نفس به شمار می‌روند زیرا که این دو کوه در حقیقت نیمی از وجود مادی انسان است که گذشتن از آن بسیار دشوار خواهد بود، یعنی تازمانی که بقایای وجود مادی بشو بر جایی باشد و نفس آن گونه که باید خود را از دام آن‌ها نکرده باشد، عبور از آن‌ها ناممکن است. برای گذشتن نفس از کوه‌های مادی چنان که قبلاً از کلام شیخ یاد کردیم - پروبال مادی به کار نمی‌آید، برای آن‌که سهروردی نخستین شرط پرواز همدن را به سوی قاف یا شهرستان جان، رها کردن بال و پر مادی دانسته است. بنا بر این اگر نفس، عمری را در بند تن گرفتار بماند تا وقتی که وسایله ادی را ترک نکند، نیروی پرواز به آسمان های معنویت را به دست نخواهد آورد.

همین تعبیر را سهروردی در رساله لفت موران با بیانی دیگر باز گفته است. در آن جا موضوع جام جهان بین کیخسرو مایه تمثیل قرار گرفته است بدین گونه که چون کیخسرو می‌خواست فراتر از عالم مادی با جهان نور پیوستگی یابد و از غیب باخبر شود، پوشش چرمین جام را در کیسه‌ای می‌انداخت و هنگامی که بندهای ده‌گانه برداشته می‌شد «همه نقوش و سطور عالم در آنجا ظاهر می‌شد». (۲۹)

جام جهان بین در این تمثیل، همان نفس ناطقه است که چون خود را از بندهای مادی برهاند، باروشنایی ایزدی - که سرچشمه وجودی اوست - آشنا و پیوسته می‌گردد و همین تشبیه است که خواجه شیراز در خصوص دل عارف آن‌را به گونه‌ای بس

دلپذیر مورد استفاده قرار داده است:

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد

و آنچه خود داشت زیبگانه تما می‌کرد... (۳۰)

بنا بر آن چه یاد شد، نخستین شرط رها شدن از دامگاه خالک، نابودی بندهای بدن است و اولین گام برای نابودی نفس، شناختن نفس نورانی است، و این همان است که سهروردی با بیانی دیگر چنین گفته است: «اگر خضرشوی، از کوه قاف آسان توانی گذشتن» (۳۱) لازمه خضر شدن، به دست آوردن آب حیات است زیرا آب حیات یا نور نفس، به گفته شیخ، بندهای بدن را سست می‌کند و رهایی از آن را به آسانی هر چه تاملتر ممکن می‌سازد. ظلمات در این تمثیل، تاریکی های جسم و جهان مادی است چنان‌که سهروردی از قول پیر خرد می‌گوید:

«گفتم: نشان ظلمات چیست؟ گفت: سیاهی و تو خود در ظلماتی اما تونمی‌دانی. آن کسی که این راه رود چون خود را در تاریکی بیند، بفاند که پیش از آن هم در تاریکی بوده است و هرگز روشنایی به چشم ندیده. پس اولین قدم داهروان این است و از اینجا ممکن بود که ترفی کند... مدعی چشمه زندگانی در تاریکی بسیار سرگردانی بکشد. اگر اهل آن چشمه بود، عاقبت بعد از تاریکی، روشنایی بیفتد». (۳۲) بدین ترتیب، زمانی که نفس در میان تاریکی های تن، خویش را باز شناسد و نور جوهر ملکوتی خود را درک کند چنان شوقی به پرواز درون خود احساس خواهد کرد که بکاره مانند روغن بلسان چنان که شیخ می‌گوید، دل افلاک را خواهد شکافت و به دریاهای نور یزدانی خواهد پیوست، همانند کیخسرو که به گفته سهروردی «تقدیر عبودیت را بر پای داشت، از نفس صاحب سخن شد و غیب با او سخن گفت و نفس او به عالم اعلی عروج کرد و منتقش شد به حکمت حق تعالی و انوار حق تعالی او را پیدا آمد و پیش او باز آمده». (۳۳) نفس دیگران نیز همچنین است که چون از شواغل بدن پاک شوند، رنگ نفس های آسمانی را به خود می‌گیرند (۳۴) و جاودانی می‌شوند. همین موضوع را شیخ در جایی دیگر نیز آورده و آگاهی و رسیدن به نور نفس را به شکل رفتن به شهرستان جان بیان کرده است که پس از گذشتن از حواس و عناصر بدن، و سرکوب کردن اعمال حیوانی، گذشتن از حواس و عناصر بدن، و سرکوب کردن اعمال حیوانی، به چشمه آب حیات دست خواهیم یافت. (۳۵)

همچنین در رساله فی‌حاله الطفولیه، سهروردی انسان‌های گرفتار ظلمت را به بیمار دل مانند کرده است که برای رهایی آنان از بیماری و رسیدن به کمال نور باید سه مرحله را بپیمایند:

نخست: عبور از مرحله پست حیوانی یعنی آگاهی به نور نفس و توجه به عامل روشنایی آن.

دوم: گذشتن از مرحله حیوانی کامل و آن هنگامی است که عشق گوهر شب چراغ (=ماه) در دل پدید آید. این بیان اشاره‌ای است به آگاهی از پیوستگی نفس ناطقه به عقل فعال که عقل کره قمر است.

سوم: رفتن به کوه قاف و خوردن از میوه درختی که سیمرغ بر آن آشیان دارد. واز این پس دیگری به وسیله نیازی نیست چرا که بیمار، خود طبیب می‌شود و همدن به صورت سیمرغ تفسیر ماهیت می‌دهد. (۳۶)

پس از گذشتن از این دو کوه، مهمترین و دشوارترین مرحله سفر بایان می‌پذیرد اما هنوز نه کوه دیگر در راه است: نخست، کوه فلک قمر است که سهروردی آن را جایگاه گوهر

و ندرخت ونه ریاحین و نه نبات . گفتیم : میوه و درخت و ریاحین با او چه تعلق دارد ؟ گفت سیمرغ آشیانه بر سر طوبی دارد باعداد سیمرغ از آشیانه خود به درآمد و پرپر زمین بازگستراند ، از اثر پر او میوه بردرخت پیدا شود و نبات بمزمین» (۵۲)

تشبیه معقولات به درخت بازهم در آثار سهروردی دیده می شود چنان که اندیشه هرگاه روی به امور روحانی نهد ، «شجره مبارکه» است و مخیله چون روی به محسوسات نهد و نفس را از ادراک معقولات مانع گردد ، «شجره خبیثه» خوانده شده است (۵۳)

طوبی در تشبیل سهروردی از آن جهت که هستی بخشی همه رویدنی هاست ، بادرخت و سیوییش یا همانک پڑشک آن سان که در متون دینی زردشتی آمده تقریباً همانند است چرا که در آنجا نیز این درخت محل آشیان سیمرغ است و تخم همه رویدنی ها از آن بر زمین می بارد و همه را درمان بخش است (۵۵) اما از جهت مقام آن درکوه به آشیان سیمرغ در حماسه ها شباهت دارد . علاوه بر این درخت طوبی در برخی از متون اسلامی درختی است در بهشت که میوه های گوناگون دارد و نعمتی است برای بهشتیان و ازین لحاظ با تعبیرات ظاهری سهروردی در این مورد هماهنگی دارد .

در مکتب فلسفی شیخ اشراق ، درخت طوبی را می توان همان عقل اول دانست که از اشراق نور حق بر او ، عقلهای نورانی دیگر به وجود آمده اند و یکی از آنها سیمرغ یا عقل فعال است ، همچنان که عقل سرخ می گوید نهر لفظه سیمرغی از درخت طوبی بر می خیزد و از سوی فواره کارگاه آسمان به سوی زمین می آید .

در تشبیل زال و سیدرغ نیز از قول سیمرغ نقل شده است که «زال در نظر درخت طوبی به وجود آمد» و این خود روشنتر آن است که نور خرد همانند دیگر روشنیهای جاودانی عقل همه از اشراق نور پروردگار بر عقل اول تکوین یافته اند .

عقل اول از لحاظ شدت روشنایی پس از نور پروردگار قرار دارد و از همین رو می توان به سه دلیل آن را همان آفتاب دانست : نخست آن که به تصریح سهروردی ، خورشید پرورنده کلیه نباتات است (۵۶) دوم آن که در کلام سهروردی خورشید در روشنایی از همه اجرام و جواهر برتر شمرده شده است . دلیل سوم آن است که در رساله فی حاله الطفولیه (ص ۲۵۶) خورشید ، روشنی بخش گوهر شب افروز (= ماه) معرفی شده اما در رساله عقل سرخ (ص ۲۳) این طوبی است که به گوهر شب افروز ، نور می افشاند .

بودن عقل اول در خورشید از لحاظ آن که پس از خداوند روشنترین جوهر است ، در فلسفه سهروردی مانعی نخواهد داشت چرا که قصر خداوند نیز با آن همه عظمت و نور درکوه هشتم (= فلک مشتری) دانسته شده است چنان که شرح آن گذشت .

ناگفته نباید گذاشت که درسخن شیخ ، میوه درخت طوبی نفسها و عقلهای نورانی است که خوردن آن ها یعنی همجنس شدن با آن ها آدمی را به بهشت راهبری می کند همان گونه که سهروردی از قول پیر در رساله فی حاله الطفولیه (ص ۲۵۷) آورده است که سومین مقام در اوج گیری نفس به سوی آسمانها آن است که پس از رهایی از دام جسم ، (ویرا) به کوه قاف باید رفت و آنجا درختیست که سیمرغ آشیان بر آن درخت دارد . آن درخت را به دست آرد و میوه آن درخت را خورد و ... بعد از آن به طبیب حاجت نباشد که او خود طبیب شود .»

پایان بخش ششم

شب افروز نامیده و چهره های گوناگون ماه را در سفر ماهیانه خود با بیانی دلپذیر ، تصویر کرده است . درباره دیگر گوهرهای سخنی مشروح بر زبان نیاورده و به ذکر این نکته اکتفا کرده است که درخت طوبی در یکی از این کوهها جای دارد و هرنفسی که بیشتر از دام بدن رها شده باشد کوههای بیشتری را پشت سر خواهد چناند . (۴۷) اما در رساله الطیر در باره کوه هفتم و هشتم ، اشاراتی تمثیلی دیده می شود حاکی از آن که در کوه هفتم «بوستانهای آراسته و بناهای نیکو و گوشکهای خوش و درختان میوه دار و آبهای روان» موجود است و در چنان حدی از زیبایی است که نگاهها را به سوی خود می کشاند و هوش از سر آدمی می رباید ، همچنین آهنک هایی از پرندگان خوش آوا گوش دل را می نوازد و بوهایی خوش مشام جان را عطر آگین می سازد . در هشتمین کوه چنان العنان دلپذیری به گوش می رسد که بالهای مرغان جمله سست می شود و همه فرود می آیند و در آن چاچهره هایی بس زیبا به نظر شان می رسد که یارای دیده برداشتن از آنها را ندارند . کوه هشتم جایگاه قصر ملک (= واجب الوجود) است و چون برده برداشته می شود ، مرغان نور جمال وی را مشاهده می کنند و بی هوش می شوند (۴۸) .

این جا همان بهشت موعود و جایگاه روشنایی هنی ایزدی و ملکوتی است که شیخ در رساله پرتونامه بدان اشاره کرده است که چون نفس از آلودگی های جسمانی پالند شود ، ذات واجب الوجود و عالم بالا و شگفتی های جهان نور را خواهد دید و لذتی بی اندازه و جاودانی خواهد یافت چنان که حتی ، خود ، عقلی نورانی و از جمله فرشتگان مقرب خداوند خواهد شد (۴۹)

در رساله هیالک التور و بزبان شناخت نیز چگونگی لذتهای نیکوکاران را هنگام بیوستن به نور حق این گونه بیان کرده است که از بیوستن به حق چندان لذت و راحت و مقام و منفعت به آنان خواهد رسید که هیچ چشم آن را ندیده و هیچ گوش آن را شنیده است لذتهایی یابند بی پایان و نیکبختی هایی بینند بی نقصان (۵۰)

بدیهی است که بر خورداری نفس ها از این همه لذات آسمانی به یک اندازه نیست همان گونه که شیخ اشراق می گوید «نفسی به کوه سیم رسد و آن جا فرار گیرند و بعضی به چهارم و پنجم و همچنین تا یازدهم هر مرغ که زیر تر باشد ، بیشتر شود . منظور سهروردی - چنان که در رساله الواح عمادی آمده - این است که نفس ها پس از جدایی از بدن بسته به مراتب ضعف و پایداری خود ، از یکدیگر ممتاز می شوند و در مقام خود فرار می گیرند (۵۱) و به هر حال هر کس که بیشتر از ذای دام حیوانی رها شده باشد ، از کوههای بیشتری گذر خواهد کرد و به نورالانوار حق نزدیکتر خواهد شد و به زندگانی جاودانی خواهد پیوست .

درخت آشیان سیمرغ

در بخشی از سخنان سهروردی در رساله عقل سرخ ، مطالبی نیز درباره درخت طوبی آمده است که در کوه قاف جای گرفته و سیمرغ بر آن آشیان دارد : « پیرا گفتیم : درخت طوبی چه چیز است و کجا باشد ؟ گفت درخت طوبی ، درختی عظیم است . هر کس که بهشتی بود ، چون به بهشت رود ، آن درخت را در بهشت بیند و در میان این یازده کوه - که شرح دادیم - گوهریست و در آن گوهرست . گفتیم : آن را هیچ میوه بود ؟ گفت : هر میوه ای که در جهان بینی بر آن درخت باشد و این میوه ها که پیش تست ، همه از نهر اوست . اگر نه درخت بودی ، هرگز بیش تو نه میوه بودی

حواشی:

- ۲۸ و ۲۹ یزدان شناخت ص ۴۰
- ۳۰- فی حقیقه العشق ص ۲۷۰ - ۲۶۹
- ۳۱- لغت موران ص ۲۰۵
- ۳۲- رساله الطیر ص ۲۰۰
- ۳۳- عقل سرخ ص ۲۲۶
- ۳۴- عقل سرخ ص ۲۳۶
- ۳۵- عقل سرخ ص ۲۲۸ تا ۲۴۰
- ۳۶- عقل سرخ ص ۲۲۷
- ۳۷- هیاکل النور ص ۸۸
- ۳۸- آواز پر جبرئیل ص ۲۱۴
- ۳۹- لغت موران ص ۲۹۸-۲۹۹
- ۴۰- دیوان حافظ مصحح آقای دکتر جلالی نائینی - دکتر فدیراحمد ص ۲۴۱
- ۴۱- عقل سرخ ص ۲۲۸
- ۴۲- عقل سرخ ص ۲۳۷
- ۴۳ و ۴۴- الواح عمادی به ترتیب ص ۱۸۷ و ۱۷۶
- ۴۵- فی حقیقه العشق ص ۲۷۶ تا ۲۸۱
- ۴۶- فی حالة الطفولیه ص ۲۵۶
- ۴۷- عقل سرخ ص ۲۲۰ تا ۲۲۲
- ۴۸- رساله الطیر ص ۲۰۳ تا ۲۰۴
- ۴۹- پرتو نامه ص ۷۰
- ۵۰- هیاکل النور ص ۱۰۶ و یزدان شناخت ص ۴۳۹
- ۵۱- الواح عمادی ص ۱۷۵
- ۵۲- عقل سرخ ص ۲۲۴
- ۵۳ و ۵۴- الواح عمادی به ترتیب ص ۱۸۸ - ۱۸۶ - ۱۸۱
- ۵۵- رجوع کنید به بخش اول مقاله شماره اول اردیبهشت ۵۴ هجری
- ۵۶- فی حالة الطفولیه ص ۲۵۷

- ۱- رساله عقل سرخ سهروردی ص ۹۲۴-۲۳۳
- ۲- یزدان شناخت ص ۴۰۷
- ۳- رساله الطیر ص ۲۰۰
- ۴- بستان القلوب ص ۳۷۲
- ۵- آواز پر جبرئیل ص ۲۲۱
- ۶- الواح عمادی ص ۱۶۳
- ۷- شاهنامه چاپ مسکو ج ۶ ص ۲۲۸
- ۸- الواح عمادی ص ۱۹۰
- ۹ و ۱۰- الواح عمادی ص ۱۸۵
- ۱۱- هیاکل النور ص ۱۰۷
- ۱۲- پرتو نامه ص ۷۲
- ۱۳- شاهنامه چاپ مسکو ج ۶ ص ۲۷۴
- ۱۴- هیاکل النور ص ۱۰۷
- ۱۵- رساله الطیر ص ۲۰۰
- ۱۶- الواح عمادی ص ۱۷۳
- ۱۷- هیاکل النور ص ۹۶-۹۷
- ۱۸- الواح عمادی ص ۱۸۰
- ۱۹- الواح عمادی ص ۱۷۱
- ۲۰- الواح عمادی ص ۱۸۷
- ۲۱- الواح عمادی ص ۱۲۸-۱۲۷
- ۲۲- پرتو نامه ص ۷۰
- ۲۳- لغت موران ص ۳۰۹
- ۲۴- الواح عمادی ص ۱۶۱
- ۲۵- پرتو نامه ص ۷۰
- ۲۶- عقل سرخ ص ۲۲۴
- ۲۷- هیاکل النور ص ۹۷

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

